**باسمه تعالی**

**یکشنبه، 16/07/1396**

**فقه / درس شماره 2**

**درس خارج فقه استاد سیدمحمدجواد شبیری**

چکیده بحث دیروز

بحث در مورد ارث اجداد بود که آقایان می‌فرمایند وقتی اجداد همراه با اخوه یا اخوات باشند، جد أبی به منزله أخ أبی و جد أمی به منزله أخ امی است، هم‌چنین جدّه أبی به منزله اخت أبی و جدّه امی به مثابه اخت امی است. خویشاوندان أبی به منزله أبی و خویشاوندان امی به منزله امی هستند. من فحص نکردم ببینم آیا در مسئله از علمای گذشته مخالفی هست یا خیر، این بحث تتبعی‌اش ناقص است و فردا در مورد آن صحبت می‌کنم. اما در میان علمای معاصر آقای سید محمد سعید حکیم گونه دیگری مشی کرده‌اند. ایشان فرموده است از روایات استفاده می‌شود که جد، چه أبی باشد و چه امی، به منزله أخ أبی است و جدّه چه أبی باشد و چه امی، به منزله اخت أبی است. ما دیروز روایات مسئله را خیلی سریع خواندیم. در مورد این مطلب اشاره کرده بودیم که اگر أخ و جد مطلق گذاشته شوند، مراد أخ أبی و جدّ أبی است و جدّ امّی را شامل نمی‌شود. غیر از بحث عامی که کردیم، نکات خاص‌تری را می‌خواهم عرض کنم.

اگر کسی به تعبیراتی که فقهای قدما در این باره به کار برده‌اند مراجعه کند، این مطلبی که قبلاً ما استظهار می‌کردیم خیلی برایش روشن می‌شود. آقای حکیم به روایاتی تمسک کرده‌اند که در آن‌ها کلمه جد به صورت مطلق گذاشته شده است و می‌گویند اطلاقش هم جد أبی را شامل می‌شود و هم جد امّی را. من عباراتی که یادداشت کرده‌ام را می‌خوانم، ملاحظه فرمایید انصرافی که عرض کردم خیلی روشن از آن استفاده می‌شود.

عبارت کافی

یکی از این‌ها عبارتی است که در کافی وارد شده است. نمی‌دانم عبارت مال خود مرحوم کلینی است یا مرحوم فضل بن شاذان یا مربوط به یونس است، چون وسط متن عبارتی از یونس آورده است. به هر حال در این بحث دخالت ندارد و هر کدام باشد مطلبی که ما می‌خواهیم عرض کنیم از آن به دست می‌آید. در کافی در بحث اجداد اربعه روایتی را نقل می‌کند که به خود روایت کار ندارم، بلکه عبارتی که مرحوم کلینی در ذیل آن دارد را می‌خواهم بخوانم. ایشان

می‌فرماید:[[1]](#footnote-1)**هذا قد روی و هی أخبار صحیحة إلّا أنّ إجماع العصابة**

مراد از عصابه امامیه است،

**أنّ منزلة الجدّ منزلة الأخ من الأب یرث میراث الأخ و إذا کانت منزلة الجدّ منزلة الأخ من الأب یرث ما یرث الأخ یجوز أن تکون هذه أخباراً خاصّة**

بعد در مقام توجیه است. من می‌خواهم ببینم مراد از این عبارت که می‌فرماید **اجماع العصابه انّ منزلة الجد منزلة الأخ من الأب** که ایشان می‌فرماید مسئله اجماعی است، چیست. در ادامه باز هم این عبارت را آورده است:

**لیس هذا أیضاً ممّا یوافق إجماع العصابة أنّ منزلة الأخ و الجدّ بمنزلة واحدة**

بعد می‌گوید:

**قال یونس إنّ الجدّ ینزّل منزلة الأخ بتقرّبه بالقرابة الّتی رأی بمثلها یتقرّب الأخ و بمساواته إیّاه فی موضع قرابته من المیّت**

می‌گوید قرابت جد و قرابت أخ مثل هم هستند،

**و لذلک لم یکن إلی تسمیة سهمه حاجة مع الإخوة**

علت این‌که سهم أخ را ذکر نکرده این است که همان تسمیه‌ای که برای اخ کرده برای تسمیه جد کافی بوده است. این را داشته باشید. در همین مطلب آیا این مراد جد أبی است یا اعم از جد أبی و جد امّی است؟ ایشان می‌گوید تسمیه أخ از تسمیه جد کفایت می‌کند. أخ امّی سهمی دارد و أخ أبی سهم دیگری دارد و فرضشان متفاوت است. این‌که چون

سهم أخ را ذکر کرده است نیازی نبوده که سهم جد را ذکر کند، برای جد أبی است نه جد امّی. در عبارت‌های بعدی هم مطلب روشن‌تر می‌شود:

**لأنّه بمنزلتهم فی القرابة و هو واحد منهم ینزّل بمنزلة الذّکر منهم ما بلغوا کما سمّی اللّه سهم الأبوین فسمّی سهم الأمّ فقال للأمّ الثّلث و کنّی عن تسمیة سهم الأب و إن کان له فی المیراث سهم مفروض فکذلک سمّی اللّه عزّ و جلّ میراث الأخ و کنّی عن میراث الجدّ لأنّه یجری مجراه و هو نظیره و مثله فی وجه القرابة من المیّت سواءً هذا قرابته إلی المیّت بالأب و هذا قرابته إلی المیّت بالأب**

صریحاً می‌گوید جدّ به منزله أخ أبی است. کدام جد را گفته است؟ وقتی توضیح می‌دهد می‌گوید مراد جد أبی است. می‌گوید قرابت جد به میّت بالأب است و قرابت أخ هم بالأخ است.

**فصارت قرابتهما إلی المیّت من جهة واحدة فلذلک استویا فی المیراث**

بعد توضیحات دیگری می‌دهد:

**فالجدّ یرث میراث الأب**

این جدی که **یرث میراث الأب** جد أبی است نه جد امّی، چون جد امّی که میراث أب را نمی‌برد.

**لأنّ اللّه تعالی سمّی للأب سهماً مسمّی**

بعد می‌گوید:

**قال الفضل بن شاذان إنّ الجدّ بمنزلة الأخ یرث حیث یرث الأخ و یسقط حیث یسقط الأخ و ذلک أنّ الأخ یتقرّب إلی المیّت بأبی المیّت**

أخی که این‌جا به کار برده را مطلق گذاشته است ولی بعد که توضیح می‌دهد می‌گوید أخ أبی است.

**و کذلک الجدّ یتقرّب إلی المیّت بأبی المیّت**

باز مراد از جدی که به کار می‌برد جدّ أبی است.

**فلمّا أن استویا فی القرابة و تقرّبا من جهة واحدة کان فرضهما و حکمهما واحداً**

بعد می‌گوید:

**قال فإن قال قائل فلم لا تحجب الأمّ بالجدّ و الأخ أو بالجدّین کما تحجب بالأخوین**

ام به وسیله اخوین محجوب می‌شود و اخوین حاجب أم است. چطور جد حاجب اُم نمی‌شود ولی اخوین حاجب او می‌شود؟ ایشان می‌گوید:

**قیل له لأنّه لا یکون فی الأجداد من یقوم مقام الأخوین لأب و أمّ فی المیراث لأنّ الجدّ أبا الأمّ بمنزلة أخ لأمّ و الإخوة من الأمّ لا یحجبون**

ببینید این‌جا وقتی می‌خواهد جد امّی را ذکر کند تصریح می‌کند. **لأنّ الجدّ أبا الأمّ بمنزلة أخ لأمّ و الإخوه من الام لا یحجبون**. می‌گوید مراد از جدی که شما می‌گویید جد أبی است، جد امّی که به منزله أخ امّی است و أخ امّی هم که حاجب نیست. بعد می‌گوید جدّ أبی هم لازمه‌اش این نیست که به منزله أخ امّی باشد:

**و لیس کلّ الجدّ علی الأب من أجل ذلک**

حاجب بودن إخوه به خاطر این است که نفقه إخوه بر پدر است و سهم پدر زیاد شده تا بتواند نفقه إخوه را بدهد. نفقه جد با او نیست. در ادامه توضیح داده است:

**فإن مات رجل و ترک جدّاً و أَخاً فالمال بینهما نصفان**

همین عبارت‌ها را آورده است و بعد در ضمنش دوباره می‌گوید:

**و الجدّة من قبل الأمّ و هی أمّ الأمّ بمنزلة الأخت للأمّ**

در بحث‌هایی که آورده جد را مطلق گذاشته است ولی بعد که حکمش را ذکر کرده پیداست مرادش از آن جد و جدّه‌ای که مطلق گذاشته است جدّ أبی است. عبارت مفصّل است و بقیه عبارت را نمی‌خوانم. ملاحظه فرمایید که همه جا وقتی می‌خواهد جد و جدّه امّی را ذکر کند قید می‌زند، **جدّا أبا الام**، اما اگر ابی را می‌خواهد ذکر کند تقیید نمی‌کند. این عبارت یکی دو صفحه‌ای هست و اگر ملاحظه فرمایید واضح است که وقتی جد و جدّه مطلق گذاشته می‌شود مراد جدّ أبی و جدّه أبی است. روایت را یک بار دیگر می‌خوانم و برای فهم روایات و فهم این‌که مسائل ارث در میان

عامه به چه شکل بوده خیلی مؤثر است.

پاسخ سؤال: نفقه جد به طور طبیعی بر عهده أب نیست. ممکن است جایی خارجاً جد نداشته باشد ولی پدر داشته باشد، اما معمولاً پدر عهده‌دار فرزندانش است ولی پسر عهده‌دار مخارج پدر نیست. حالا در موارد خاصی که نداشته باشد، بحث دیگری است.

پاسخ سؤال: نمی‌دانم چه مقدارش عبارت یونس است. ظاهراً بعضی‌اش مال یونس است، برخی برای فضل بن شاذان و بعضی مال کلینی. این‌ها را باید قدری دقت کرد، من قرائنش را نگشتم که ببینم از کجا تا کجایش باید مال یونس باشد.

پاسخ سؤال: این عبارت این گونه است. من نمی‌خواهم خیلی بحث کنم که این مال کیست، مال یونس است یا فضل. ولی هم در عبارت‌های یونس و هم در عبارت‌های فضل بن شاذان که آمده روشن است که مراد از جد و جدّه‌ای که مطلق می‌گذارند جدّ أبی و جدّه أبی است.

کلام مرحوم شیخ در خلاف

نکته‌ای به خصوص در این مسئله وجود دارد که عرض می‌کنم. در خلاف مسئله‌ای هست که می‌فرماید:[[2]](#footnote-2)

**الجد و الجدة من قبل الأم بمنزلة الأخ و الأخت من قبلها یقاسمان الاخوة و الأخوات من قبل الأب و الام أو من قبل الأب و الاخوة و الأخوات من قبل الام**.

جدّ و جدّه امّی به منزله أخ و اخت امّی هستند و همراه اخوه و اخوات امّی ارث می‌برند. این مطلب که مسلّم است. إخوه و أخوات أبی با إخوه و أخوات اُمّی شریک هستند، هر کدام سهم خاص خودشان را دارند و درباره کلاله أب و کلاله اُم هم صریحاً آیه قرآن وارد شده است. می‌گوید جدّ و جدّه امّی هم شریک این‌ها هستند و به منزله إخوه و أخوات اُمّی هستند.

**و خالف جمیع الفقها فی ذلک**

فقها همه با این مطلب مخالف هستند.

**دلیلنا: إجماع الفرقة و أخبارهم**

آن‌ها به جد و جدّه اُمّی اصلاً ارث نمی‌دهند و جزء ذوی الفروض نیستند. آن‌چه هست در مورد جد و جدّه أبی است. در مورد جدّ و جدّه أبی اختلاف طویل الذیلی هست که ایشان در مسئله بعدی وارد آن شده است. ایشان می‌فرماید:[[3]](#footnote-3) در این‌که جد و جده أبی ارث می‌برند بحثی نیست، بحث در این است که إخوه با این‌ها همراه هستند یا خیر.

در مورد جدّ و جدّه اُمّی بین فقهای عامه اتفاقی است که جد و جدّه اُمّی ارث نمی‌برند. من بعضی از عبارت‌های عامه را هم می‌خوانم. در جایی که إخوه و أخوات أبی یا إخوه و أخوات اُمّی باشد، جد و جدّه اُمّی ساقط است. اما اگر جدّ و جدّه أبی باشد این مسلم است که جد و جدّه أبی ارث می‌برد.

پاسخ سؤال: در فرضی که با هم هستند. در فرضی که جد و جدّه أبی با إخوه أبی یا إخوه اُمّی باشند، این‌که جدّ أبی ارث می‌برد مسلّم است و بحث سر آن است که آیا آن إخوه ارث می‌برند یا خیر.

**إذا کان مع الجد للأب إخوة من الأب و الام، أو إخوة من الأب، فإنهم یرثون معه و یقاسمونه.**

شیعه می‌گوید همراه جدّ أب إخوه أبی یا أبوینی ارث می‌برد، اما نظر عامّه چیست؟

**و اختلف الفقهاء فی ذلک**

مسئله دیگری را هم بخوانم:[[4]](#footnote-4)

**الأخوة من الام مع الجد للأب، یأخذون نصیبهم الثلث المفروض و الباقی للجد.**

شیعه می‌گوید إخوه امّی با جدّ أبی هر دو ارث می‌برند. إخوه اُمّی نصیب خودشان را که ثلث است می‌برند، جدّ أبی هم باقی را برمی‌دارد. ولی سنّی‌ها می‌گویند همه این‌ها مال جدّ است و وقتی جدّ أبی آمد دیگر إخوه اُمّی حذف می‌شوند. در مورد إخوه أبی اختلاف است که آیا إخوه أبی با جد حذف می‌شود یا خیر، ولی این‌که إخوه اُمّی حذف می‌شود مسلّم است.

**و خالف جمیع الفقهاء فی ذلک و قالوا: المال للجد و یسقطون**

یعنی یسقطون إخوه اُمّی،

**دلیلنا: إجماع الفرقة. و أیضا قوله تعالی**

می‌گوید قول خداوند تبارک و تعالی که برای إخوه اُمّی ارث قائل شده است، نگفته است که جد باشد یا نباشد،

**و لم یفرق، فمن أسقطهم مع الجد فقد خالف نص القرآن.**

پس اگر جد أبی با إخوه اُمّی باشد، عامّه متفقند که جدّ أبی ارث می‌برد و إخوه اُمّی ارث نمی‌برند. اگر إخوه أبی باشد یا اُمّی و با جد یا جدّه اُمّی باشد برعکس است. این‌جا إخوه أبی یا اُمّی ارث می‌برند و جدّ اُمّی ارث نمی‌برد. این‌جا هم شیعه با عامه مخالف است. اما موردی که در میان عامه اختلافی است این است که اگر همراه با جدّ أبی، إخوه أبی یا أبوینی باشد چگونه است؟ در این‌که جدّ أبی در این‌جا ارث می‌برد بحثی نیست، بحث این است که إخوه أبی یا أبوینی با جدّ أبی ارث می‌برند یا خیر.

**و اختلف الفقهاء فی ذلک علی مذهبین: فذهب قوم إلی أنهم لا یسقطون مع الجد و یرثون و حکوا ذلک عن علی 7و عمر و عثمان و ابن مسعود و زید بن ثابت و فی التابعین جماعة و فی الفقهاء: مالک بن أنس و أهل الحجاز و الأوزاعی و أهل الشام و أبو یوسف و محمد بن الحسن و الشافعی و أحمد بن حنبل و ذهبت طائفة إلی أن الاخوة للأب و الام أو للأب لا یرثون مع الجد و یسقطون. روی ذلک عن أبی بکر و ابن عباس و عشرة من مهاجری الصحابة مثل: أبی بن کعب و عائشة و أبی الدرداء و غیرهم و فی الفقهاء: أبو حنیفة و عثمان التی و داود و المزنی من أصحاب الشافعی و محمد بن جریر الطبری و إسحاق بن راهویه.**

**دلیلنا: إجماع الفرقة و أخبارهم**

و استدلال دیگری این‌جا می‌کنند.

در کتب عامه

این مطلب که مرحوم شیخ طوسی مطرح فرموده است در کتب عامه هم دقیقاً همین مطالب هست. من مغنی ابن قدامه را آورده‌ام که عبارتش را برای شما بخوانم. بابی ایشان دارد به نام باب میراث الجد و هیچ قیدی هم ذکر

نمی‌کند ولی بعداً کاملاً مشخص است که مرادش میراث جدّ أبی است.[[5]](#footnote-5) بحث طعمه و امثال این را مطرح می‌کند، بعد می‌گوید:

**و انزل الجد باب میراث الجد قال ابوبکر بن منذر اجمع اهل العلم من اصحاب رسول الله6 علی انّ الجد أبی الاب لا یحجبه عن المیراث**

باب میراث جد است ولی بعد که احکامش را مطرح می‌کند أبی الأب است.

**لا یحجبه عن المیراث غیر الأب و انزل الجد فی الحجب و المیراث منزلة الأب فی جمیع المواضع الا فی ثلاثه اشیاء، زوج و ابوان، زوجه و ابوان**

که آن بحثش اجماعی است،

**و الثالث اختلفوا فی الجدّ مع الإخوه و الأخوات للأبوین أو للأب و لا خلاف بینهم فی اسقاطه بنی الإخوه و ولد الأم ذکرهم و انثاهم**.

این همان مطلبی است که مرحوم شیخ داشت که جدّ أبی إخوه و أخوات امّی را ساقط می‌کند و با جد أبی اخوه و أخوات اُمّی ارث نمی‌برند اما آیا إخوه و أخوات أبی ارث می‌برند یا خیر، این‌جا اختلافی است.

**ذهب الصدیق رضی الله عنا الی انّ الجد یسقط جمیع الإخوه و الأخوات من جمیع الجهات کما یسقطهم الأب و لذلک قال عبد الله بن عباس و عبد الله بن زبیر و روی ذلک عن عثمان عایشه... کعب أبی الدرداء**

همان کسانی که ایشان اشاره کرده است،

**و حکی ایضاً عن عمران بن حسین جابر بن عبد الله أبی الطفیل**

همین جور اسامی مختلف را ذکر می‌کند،

**قال قتاده اسحاق ابو ثور نعیم بن حماد ابو حنیفه مزنی ابن شریح ابن .... داود ابن المنذر و کان علی بن ابی طالب7 و ابن مسعود و زید بن ثابت رضی الله عنهم یورثونهم معه**

قول مخالف که از علی بن ابی طالب 7، مالک، اوزاعی شافعی ابو یوسف، محمد تا آخر هست را مطرح می‌کند و بحث‌ها را می‌آورد.

پاسخ سؤال: کلّ باب در مورد همین است که نحوه ارث بردن جد با اخوات چگونه است و مسائل مختلف و اختلافاتش را مطرح می‌کند. بحث جدّ اُمّی اصلاً در فصل دیگری است. بحث‌هایش مفصّل است و نمی‌خواهم عبارت‌هایش را بخوانم.

باب ذوی الارحام. ذوی الارحام کسانی هستند که نه فرض بر هستند نه تعصیب. سنی‌ها قائل به تعصیب هستند. کسی که نه فرض‌بر باشد و نه تعصیب، ذوی الارحام است. **باب ذوی الارحام و هم الاقارب الذین لا فرض لهم و لا تعصیب و هم احد عشر حیضا** نمی‌دانم تلفظش چیست، یعنی طایفه و گروه. یازده گروه هستند، ولد البنات، ولد الاخوات، بنات الإخوه، ولد الإخوه من الأم و عمّات عمّ من الأم، اخوال و خالات و بنات الاعمام و الجد ابو الأم. جدی

که أبو الام باشد داخل در آن جدی که تا حالا بحث می‌کردیم نبود. آن جدی که بحث می‌کردیم جزء عصبات است.

ناظر بودن روایات به اختلافات عامه

با توجه به این نکاتی که عرض کردم سراغ روایات بحث بیاییم. این روایات اصلاً ناظر است به این اختلافات و دعواهای شدید الحنی که بین عامه بوده است. بعضی به آن مطلب متفق علیه بین کل ناظر هستند. روایات را بار دیگر یکی یکی می‌خوانم و عرض می‌کنم که چه می خواهد بگوید. مطلبی که مرحوم آقای بروجردی مطرح می‌فرمودند که روایات ما ناظر به فقه عامه است خیلی مهم است. متأسفانه بسیاری از فقهای ما درست از این نکته استفاده نکرده‌اند. بسیاری وقت‌ها اگر انسان به فقه عامه توجه نداشته باشد نمی‌تواند عبارت‌ها را بفهمد.

کتاب تجدید الدوارس

به تناسب در پرانتز چیزی بگویم. کتابی است به نام تجدید الدوارس، نوشته مرحوم آقا شیخ محمد علی معزّی دزفولی که خیلی آدم ملّایی بوده است. ایشان خیلی به فتوای قدمای شیعه توجه داشته و مدافع قدما است. کتابش هم خیلی ارزشمند و قابل استفاده است. حاج آقا خیلی وقت‌ها مطالب این کتاب را ذکر و در موردش بحث می‌کردند. با همه ارزشمند بودنش گاهی دیده‌ام در بعضی از نکات به فقه عامه آن چنان توجه نداشته و فقط به فقه خاصه توجه داشته است و بعضی وقت‌ها اصلاً روایات را جور دیگری معنا کرده است. مثلاً روایتی هست که می‌گوید شخصی مثلاً از او خون خارج شده است لا ینقض وضوئه، وضویش را باطل نمی‌کند. ایشان وضو را طهارت حدثیه معنا نمی‌کند بلکه می‌گوید طهارت خبثیه‌اش باطل نمی‌شود. در حالی که بحثی در میان عامه بوده است که قیاس می‌کردند و می‌گفتند چون بول و غائط و منی وضو را باطل می‌کند، هر چیز خبیثی که از بدن انسان خارج شود وضو را باطل می‌کند. بعضی‌شان خبیث را به خبیث شرعی اختصاص می‌دادند. می‌گفتند خروج خون از بدن وضو را باطل می‌کند. بعضی‌شان می‌گفتند باید از ناف به پایین باشد و خونی که از بالاتر آن مثلاً از دماغ خارج می‌شود باطل نمی‌کند. بعضی‌شان از این هم بالاتر، می‌گفتند اگر مطلق خبائث خارج شود و تفصیل نمی‌دادند بین پایین و بالا، مثلاً اخلاطی که از دهن خارج می‌شود را گاهی مبطل وضو می‌دانستند. خیلی از این روایات را شما ببینید اصلاً ناظر به همین بحث‌ها است. می‌گوید قیح و مدّ و امثال این‌ها وضو را باطل نمی‌کند. این‌ها ناظر به همین بحثی است که سنّی‌ها مطرح می‌کنند و ربطی به طهارت خبثیه ندارد. علت اصلی‌اش این است که وقتی اشخاص از فقه عامه فاصله بگیرند متوجه نمی‌شوند تعبیراتی که این روایات دارد چه می‌خواهد بگوید.

برگردیم به روایات مورد بحث.

روایت مورد بحث

**سألت ابا عبد الله7عن رجلٍ مات و ترک أخاه لأمّه و لم یترک غیره قال المال له.**

این بحث تعصیب است. برادر اُمّی یک سوم می‌برد و بقیه‌اش را سنّی‌ها به عصبه می‌دهند. می‌گویند یک سوّمش مال همان برادر اُمّی است و بقیه‌اش مال عصبه است، خویشاوندان مذکّر که یک نظام خاصی هم برای خودش دارد، عصبه اصلی و فرعی دارد و حالا به نظامش کاری ندارم.

جایی که وارث دیگری داشته باشد یعنی عصبه‌ای داشته باشد به عصبه می‌دهند، اما جایی که عصبه نداشته باشد این‌که حکم مسئله چیست، آیا باز به اخوه اُمّی می‌دهند یا به امام می‌دهند، بحث‌های دیگری دارد، جایی که فرض‌بری باشد که خودش از عصبه نباشد و عصبه هم نداشته باشیم تکلیف چیست، بحث دارد. این ناظر به آن بحث ها است.

بعد می‌گوید: **قلت فان کان مع الاخ للأم جدٌّ** حکم چیست؟ **قال یعطی الأخ للأم السدس و یعطی الجد الباقی**. این‌جا سنی‌ها هم همین عقیده را دارند. سنی‌ها هم به أخ للأم سدس می‌دهند، به جد که البته جدی که این‌جا هست جدّ أبی است، باقی را می‌دهند، یعنی سؤالی که این‌جا مطرح است که چه کار باید بکنیم در مورد جدّ أبی است اما جایی که جدّ اُمّی باشد اصلا به جدّ اُمّی با أخ اُم هیچ چیزی نمی‌دهند و جدّ اُمی این وسط هیچ کاره است. بحثی که این‌جا هست مال جد است، آن‌ها به جد می‌دهند ولی نکته‌اش فرق دارد، یعنی سنّی‌ها به جد به عنوان تعصیب می‌دهند، شیعه به عنوان تعصیب نمی‌دهد خود جد را قرابت‌بر می‌دانند. بنابراین در مورد شیعه فرقی ندارد، اگر مع الأخ

اُمّی جدّه هم باشد که جدّه عصبه نیست، حکم همین است که این‌جا ذکر شده است.

در این حکم بین شیعه فرقی نیست که جد باشد یا جده. چه جد باشد و چه جدّه، در هر دو این‌ها یک ششم را به أخ اُمّی می‌دهیم و مابقی به جدّ یا جدّه أبی داده می‌شود. ولی سنی‌ها این طوری مشی نمی‌کنند.

پاسخ سؤال: نه، می‌خواهم بگویم در حکمی که این‌جا ذکر شده است بین شیعه و سنی اختلاف نیست.

پاسخ سؤال: بله، حق با شماست. وقتی جدّ أبی داشته باشیم به أخ اُمّی نمی‌دهند. این اصلاً ناظر به همین بحثی است که عرض کردم وقتی جد همراه أخ اُمّی باشد آیا به او داده می‌شود یا خیر.

**قال یعطی الأخ للام السدس و یعطی الجد الباقی**. ما باقی را به جد ما می‌دهیم، ولی آن‌ها وقتی جد هست دیگر به أخ امی چیزی نمی‌دهند. **فإن کان الأخ للأب**. اگر أخ أبوینی باشد. **المال بینهما سواء**.

آن جدی مورد سؤال است که سنّی‌ها می‌گویند أخ أمی را از بین می برد. در این روایت می‌گوید که این‌جا أخ اُمّی از بین نمی‌رود و اصلاً ناظر به آن فرض است. تعبیراتی که در بعضی از روایات هست را ملاحظه کنید، سؤال این نیست که به جد می‌دهند یا نمی‌دهند، سؤال این است که به أخ می‌دهند یا نه، یعنی همان چیزی که در میان عامّه مطرح است.

نکاتی که در مورد فتواهای اهل تسنن گفتم را ملاحظه فرمایید و با توجه به این‌ها ببینید روایات چه طوری فهمیده می‌شود.

**و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد**

1. . کافی، ج 7، ص 114، ح 16: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد عن عليّ بن أسباط عن إسماعيل بن منصور عن بعض أصحابه عن أبي عبد اللّه 7 قال: إذا اجتمع أربع جدّات ثنتين من قبل الأمّ و ثنتين من قبل الأب طرحت واحدة من قبل الأمّ بالقرعة فكان السّدس بين الثّلاثة و كذلك إذا اجتمع أربعة أجداد أسقط واحد من قبل الأمّ بالقرعة و كان السّدس بين الثّلاثة. هذا قد روي و هي أخبار صحيحة - إلّا أنّ إجماع العصابة أنّ منزلة الجدّ منزلة الأخ من الأب يرث ميراث الأخ و إذا كانت منزلة الجدّ منزلة الأخ من الأب يرث ما يرث الأخ يجوز أن تكون هذه أخباراً خاصّةً إلّا أنّه أخبرني بعض أصحابنا - أنّ رسول اللّه 6 أطعم الجدّ السّدس‏ مع الأب و لم يعطه مع الولد. و ليس هذا أيضاً ممّا يوافق إجماع العصابة أنّ منزلة الأخ و الجدّ بمنزلة واحدة قال يونس إنّ الجدّ ينزّل منزلة الأخ بتقرّبه بالقرابة الّتي رأى بمثلها يتقرّب الأخ و بمساواته إيّاه في موضع قرابته من الميّت و لذلك لم يكن إلى تسمية سهمه حاجة مع الإخوة لأنّه بمنزلتهم في القرابة و هو واحد منهم ينزّل بمنزلة الذّكر منهم ما بلغوا كما سمّى اللّه سهم الأبوين فسمّى سهم الأمّ فقال للأمّ الثّلث و كنّى عن تسمية سهم الأب و إن كان له في الميراث سهم مفروض فكذلك سمّى اللّه عزّ و جلّ ميراث الأخ و كنّى عن ميراث الجدّ لأنّه يجري مجراه و هو نظيره و مثله في وجه القرابة من الميّت سواءً هذا قرابته إلى الميّت بالأب و هذا قرابته إلى الميّت بالأب فصارت قرابتهما إلى الميّت من جهة واحدة فلذلك استويا في الميراث و أمّا استواء ابن الأخ و الجدّ في الميراث سواءً إذا لم يكن غيرهما صارا شريكين في استواء الميراث لأنّ العلّة في استواء ابن الأخ و الجدّ في الميراث غير علّة استواء الأخ و الجدّ في الميراث فاستواء الجدّ و الأخ في الميراث سواءً من جهة قرابتهما سواءً و استواء الجدّ و ابن الأخ من جهة أنّ كلّ واحد منهما يرث ميراث من سمّى اللّه له سهماً فالجدّ يرث ميراث الأب لأنّ اللّه تعالى سمّى للأب سهماً مسمًّى و ورث ابن الأخ ميراث الأخ لأنّ اللّه سمّى للأخ سهماً مسمًّى فورث الجدّ مع الأخ من جهة القرابة و ورث ابن الأخ مع الجدّ من جهة وجه تسمية سهم الأخ و الجدّ أقرب إلى الميّت من ابن الأخ من جهة القرابة و ليس هو أقرب منه إلى من سمّى اللّه له سهماً فإن لم يستويا من وجه القرابة فقد استويا من جهة قرابة من سمّى اللّه له سهماً و قال الفضل بن شاذان إنّ الجدّ بمنزلة الأخ يرث حيث يرث الأخ و يسقط حيث يسقط الأخ و ذلك أنّ الأخ يتقرّب إلى الميّت بأبي الميّت و كذلك الجدّ يتقرّب إلى الميّت بأبي الميّت فلمّا أن استويا في القرابة و تقرّبا من جهة واحدة كان فرضهما و حكمهما واحداً قال فإن قال قائل فلم لا تحجب الأمّ بالجدّ و الأخ أو بالجدّين كما تحجب بالأخوين قيل له لأنّه لا يكون في الأجداد من يقوم مقام الأخوين لأب و أمّ في الميراث لأنّ الجدّ أبا الأمّ بمنزلة أخ لأمّ و الإخوة من الأمّ لا يحجبون و الجدّ و إن قام مقام الأخ فإنّه ليس بأخ و إنّما حجب اللّه بالإخوة لأنّ كلّهم على الأب فوفّر على الأب لما يلزمه من مئونتهم و ليس كلّ الجدّ على الأب من أجل ذلك و لمّا أن ذكر اللّه الإماء فقال- فعليهنّ نصف ما على المحصنات من العذاب‏ و لم يذكر الحدّ على العبيد و كان العبيد في معناهنّ في الرّقّ فلزم العبيد من ذلك ما لزم الإماء إذا كانت علّتهما و معناهما واحداً و استغنى بذكر الإماء في هذا الموضع عن ذكر العبيد و كذلك الجدّ لمّا أن كان في معنى الأخ من جهة القرابة و جهة من يتقرّب إلى الميّت كان في ذكر الأخ غنًى عن ذكر الجدّ و دلالة على فرضه إذا كان في معنى الأخ كما كان في ذكر الإماء غنًى عن ذكر العبيد في الحدود و باللّه التّوفيق فإن مات رجل و ترك جدّاً و أَخاً فالمال بينهما نصفان و كذلك إن كانوا ألف أخ و جدّ فالمال بينهم بالسّويّة و الجدّ كواحد من الإخوة و للإخوة من الأمّ فريضتهم المسمّاة لهم مع الجدّ فإن ترك جدّاً و أختاً لأب و أمّ فالمال بينهما للذّكر مثل حظّ الأنثيين‏ و كذلك إن ترك جدّاً و أخوات لأب و أمّ أو أخوات لأب بالغاً ما بلغوا فالمال بينهم للذّكر مثل حظّ الأنثيين فإن ترك جدّاً و أخاً لأمّ أو أختاً لأمّ فللأخ أو الأخت من الأمّ السّدس و ما بقي فللجدّ فإن ترك أختين أو أخوين أو إخوةً و أخوات لأمّ و جدّاً فللإخوة و الأخوات من الأمّ فريضتهم الثّلث الذّكر و الأنثى فيه سواء و ما بقي فللجدّ فإن ترك جدّاً و ابن أخ لأب و أمّ فالمال بينهما نصفان لأنّهم قد أجمعوا أنّ ابن الأخ يقوم مقام الأخ إذا لم يكن الأخ كما يقوم ابن الابن مقام الابن إذا لم يكن ابن و هذا أصل مجمع عليه و الجدّة بمنزلة الأخت ترث حيث ترث الأخت و تسقط حيث تسقط الأخت و حكمها في ذلك كحكم الجدّ سواءً و الجدّة من قبل الأمّ و هي أمّ الأمّ بمنزلة الأخت للأمّ و الجدّة من قبل الأب بمنزلة الأخت للأب و الأمّ على هذا تجري مواريثهنّ في كلّ موضع فإذا اجتمع ثلاث جدّات أو أربع جدّات لم يرث منهنّ إلّا جدّتان أمّ الأب و أمّ الأمّ و سقطن الباقيات... [↑](#footnote-ref-1)
2. . خلاف، ج 4، ص 88، مسئلة 98: الجد و الجدة من قبل الأم، بمنزلة الأخ و الأخت من قبلها، يقاسمان الاخوة و الأخوات من قبل الأب و الام، أو من قبل الأب، و الاخوة و الأخوات من قبل الام. و خالف جميع الفقهاء في ذلك. دليلنا: إجماع الفرقة و أخبارهم. [↑](#footnote-ref-2)
3. . خلاف، ج 4، ص 89، مسئلة 99: إذا كان مع الجد للأب إخوة من الأب و الام، أو إخوة من الأب، فإنهم يرثون معه و يقاسمونه. و اختلف الفقهاء في ذلك على مذهبين: فذهب قوم إلى أنهم لا يسقطون مع الجد و يرثون. و حكوا ذلك عن علي عليه السلام، و عمر، و عثمان، و ابن مسعود، و زيد بن ثابت، و في التابعين جماعة، و في الفقهاء: مالك بن أنس، و أهل الحجاز، و الأوزاعي، و أهل الشام، و أبو يوسف، و محمد بن الحسن، و الشافعي، و أحمد بن حنبل. و ذهبت طائفة إلى أن الاخوة للأب و الام، أو للأب لا يرثون مع الجد، و يسقطون. روي ذلك عن أبي بكر، و ابن عباس، و عشرة من مهاجري الصحابة مثل: أبي بن كعب، و عائشة، و أبي الدرداء، و غيرهم. و في الفقهاء: أبو حنيفة، و عثمان التي، و داود، و المزني من أصحاب الشافعي، و محمد بن جرير الطبري، و إسحاق بن راهويه. دليلنا: إجماع الفرقة و أخبارهم. و أيضا فإن قرابة كل واحد منهم على حد واحد، لأن الأخ يدلي بالأب، و كذلك الجد يدلي بالأب، فقد اتفقا، فيجب أن يشتركا في الميراث. و أيضا: قوله تعالى «للرّجال نصيب ممّا ترك الْوالدان و الأقربون و للنّساء نصيب ممّا ترك الوالدان و الأقربون» و الاخوة و الأخوات من قبل الأب من الرجال و النساء. [↑](#footnote-ref-3)
4. . خلاف، ج 4، ص 88، مسئلة 97: الأخوة من الام مع الجد للأب، يأخذون نصيبهم الثلث المفروض، و الباقي للجد. و خالف جميع الفقهاء في ذلك و قالوا: المال للجد و يسقطون. دليلنا: إجماع الفرقة و أيضا قوله تعالى «و إن كان رجل يورث كلالة أو امرأة و له أخ أو أخت فلكلّ واحد منهما السّدس، فإن كانوا أكثر من ذلك فهم شركاء في الثّلث» و لم يفرق، فمن أسقطهم مع الجد فقد خالف نص القرآن. [↑](#footnote-ref-4)
5. . المغنی، ج 6، ص 306: ميراث الجدّ روى أبو داود، بإسناده عن قتادة، عن الحسن، عن عمران بن الحصين، «أنّ رجلًا أتى النّبيّ - 6- فقال: إنّ ابن ابن ابني مات، فما لي من ميراثه؟ قال: لك السّدس. فلمّا أدبر دعاه، فقال: إنّ لك سدسًا آخر. فلمّا أدبر دعاه، فقال: إنّ لك السّدس الآخر طعمةً.» قال قتادة: فلا ندري أيّ شيء ورّثه. قال قتادة أقلّ شيء ورث الجدّ السّدس. وروي عن الحسن أيضًا، أنّ عمر - رضي اللّه عنه - قال: «أيّكم يعلم ما ورّث رسول اللّه - 6- الجدّ؟ فقال معقل بن يسار: أنا، ورّثه رسول اللّه - 6- السّدس. قال: مع من؟ قال: لا أدري. قال: لا دريت. قال: فما يغني إذًا» رواه سعيد، في " سننه ". قال أبو بكر بن المنذر: أجمع أهل العلم من أصحاب رسول اللّه - 6- على أنّ الجدّ أبا الأب، لا يحجبه عن الميراث غير الأب، وأنزلوا الجدّ في الحجب والميراث منزلة الأب في جميع المواضع، إلّا في ثلاثة أشياء. أحدها، زوج وأبوان. والثّانية، زوجة وأبوان، للأمّ ثلث الباقي فيهما مع الأب، وثلث جميع المال لو كان مكان الأب جدّ. والثّالثة، اختلفوا في الجدّ مع الإخوة والأخوات للأبوين أو للأب. ولا خلاف بينهم في إسقاطه بني الإخوة وولد الأمّ، ذكرهم وأنثاهم. وذهب الصّدّيق - رضي اللّه عنه - إلى أنّ الجدّ يسقط جميع الإخوة والأخوات من جميع الجهات، كما يسقطهم الأب. وبذلك قال عبد اللّه بن عبّاس، وعبد اللّه بن الزّبير. وروي ذلك عن عثمان، وعائشة، وأبيّ بن كعب، وأبي الدّرداء، ومعاذ بن جبل، وأبي موسى، وأبي هريرة - رضي اللّه عنهم -. وحكي أيضًا عن عمران بن الحصين، وجابر بن عبد اللّه، وأبي الطّفيل، وعبادة بن الصّامت، وعطاء وطاوس، وجابر بن زيد. وبه قال قتادة، وإسحاق، وأبو ثور ونعيم بن حمّاد، وأبو حنيفة، والمزنيّ، وابن شريح، وابن اللّبّان، وداود، وابن المنذر. وكان عليّ بن أبي طالب، وابن مسعود، وزيد بن ثابت - رضي اللّه عنهم - يورّثونهم معه، ولا يحجبونهم به. وبه قال مالك والأوزاعيّ، والشّافعيّ، وأبو يوسف، ومحمّد؛ لأنّ الأخ ذكر يعصّب أخته، فلم يسقطه الجدّ، كالابن. [↑](#footnote-ref-5)